

حکایت یک دست خسته

۱۹ تیر ۱۳۹۴ ساعت ۲۰:۰۹

تلاش محافظین برای رساندن آیت‌الله خامنه‌ای به بیمارستان، در حال انجام بود ولی جراحی خیلی سنگین بود.

به گزارش گروه فضای مجازی جوان و تاریخ‌رضا رستمی در وبلاگ [ولایت فقیه و حکومت اسلامی](#) آورده است: نماز جماعت که تمام شد سخنران، پشت تریبون رفت. آن روزها ضبط‌صوت آوردن برای ضبط صدای سخنران، رایج بود و البته چون از این طریق، احتمال سوءقصد داده می‌شد قرار شد تا تمام ضبط‌صوت‌ها در حیاط مسجد، قرار داده شود؛ اما یکی از آن‌ها، همین‌طور دست‌به‌دست شد تا رسید به شخصی که نزدیک سخنران، نشسته بود و او هم آن را درست در سمت چپ و در مقابل قلب سخنران قرارداد. یکی از محافظین می‌گفت: «فکر کردم ضبط بچه‌های خود مسجده؛ دیگه شک نکردم چرا این ضبط مثل بقیه توی حیاط نیست.» اما با این حال «من همین‌طوری رفتم به ضبط یه سری بزمن! کمی زیر و بمش را نگاه کردم و بعد ناخودآگاه جاشو عوض کردم، گذاشتم سمت راست، کنار میکروفن، کمی با فاصله‌تر از آقا!»

اندکی بعد، صدای مهبیبی، فضای مسجد اباذر تهران را پر کرد. جمعیت، حیرت‌زده و هراسان و سخنران، نقش بر زمین شده بود. یکی از محافظین می‌گفت: «برگشتم پشت تریبون. ضبط‌صوت مثل یک دفتر ۴۰ برگ از وسط باز شده بود. با ماژیک قرمز هم روی جداره داخلی‌اش نوشته بودند: اولین عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی!»

تلاش محافظین برای رساندن آیت‌الله خامنه‌ای به بیمارستان، در حال انجام بود؛ ولی «جراحی خیلی سنگین بود، سمت راست بدن، پر از ترکش و قطعات ضبط‌صوت بود، حتی یکی از ترکش‌ها زیر گلوی آقا جا خوش کرده بود. قسمتی از سینه‌ی ایشان کاملاً سوخته بود! یکی دو تا از دنده‌ها هم شکسته بود. دست راست هم کاملاً از کار افتاده بود و از شدت ضربه، ورم کرده بود. استخوان‌های کتف و سینه کاملاً دیده می‌شد. ۳۷ واحد خونی و فراورده‌های خونی به آقا زده بودند که خود این تعداد، واکنش‌های انعقادی را مختل می‌کرد... دو سه بار نبض آقا افتاد و چند بار مجبور شدیم پانسمان را باز کنیم و دوباره رگ‌ها را مسدود کنیم.»

در این میان «مردم، بیرون بیمارستان صف کشیده بودند برای اهدای خون. رادیو هم اعلام کرده بود جراحی به قلب آقا رسیده. عده‌ای توی محوطه جلوی اورژانس ایستاده بودند و می‌گفتند می‌خواهیم «قلبمان» را بدهیم.»

تلاش مجدانه‌ی پزشکان و قبل از هرچیز، عنایات خاصه‌ی الهی، سبب شد تا آیت‌الله خامنه‌ای به حالت عادی برگردند و دل امام و امت، شاد شود. البته دست خسته‌ی رهبرمان، یادگاری از همان اتفاق تلخ است. همان دست خسته‌ای که -برخلاف ظاهرش- بسیار گرم و پرنرژی است و در طول ۲۶ سال پس از رحلت حضرت روح‌الله، مثل مرهمی، دل‌های داغدار را تسکین داده و خطرات فراوانی را از پیش پای انقلاب و غم‌های بسیاری را از چهره‌ی امت حزب‌الله زدوده است.

آری! این حکایت یک دست خسته است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۳۲۹/خسته-دست-یک-حکایت>